



با اسکن تصویر، می‌توانید این مقاله را در تارنمای مجله مشاهده نمایید.

بازتاب یک شاخصه گویشی، در مصراعی از شاهنامه فردوسی:
«به آب دو دیده نباید گریست»

محسن صادقی^۱

چکیده

در این پژوهش، بازتاب یک شاخصه گویشی در مصراعی از شاهنامه فردوسی نشان داده می‌شود. این مصرع: «به آب دو دیده نباید گریست» در داستان رستم و سهراب آمده است. اغلب شاهنامه پژوهان، برای آن شرح و توضیح بیان نکرده‌اند، برخی معانی ارائه شده نیز پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد. بر پایه پیشنهاد مطرح شده در این مقاله، دشواری این مصرع از کاربرد تکواژ «به» در معنایی نادر و کمیاب سرچشمه می‌گیرد. با این توضیح که این تکواژ، در این کاربرد، با حرف اضافه «به» در فارسی امروز ایران، تحول یافته pad در فارسی میانه، پیوندی ندارد، بلکه صورتی دیگر از abē در فارسی میانه معادل "بی و بدون" در فارسی امروز ایران است. بر این مبنای عبارت کنایی «به آب دو دیده گریستن (= بی‌اشک گریستن)» به معنی "مستأصل و درمانده شدن" است. افزون بر این، به نظر می‌رسد مصرع مذکور برگرفته از یک مثل محلی باشد که هنوز با همان معنا و مفهوم به کار رفته در شاهنامه فردوسی، با دو صورت آوایی: "be ow dida girya kadan" و "be âw dida čixrâ" و "mukuna" در برخی گویش‌های خراسان بزرگ برجای مانده است. داده‌های گویشی استفاده شده در این پژوهش، به کمک گویش‌نامه‌ها و پژوهش میدانی فراهم آمده است.

کلیدواژه‌ها: به آب دو دیده گریستن، داستان رستم و سهراب، شاهنامه فردوسی، گویش، گویش‌های ایرانی.

۱- مقدمه

استفاده از واژه‌ها و ویژگی‌های کهن حفظ شده در زبان‌ها و گویش‌های محلی، یکی از راه‌های معتبر برای فهم دشواری‌های زبانی شاهنامه فردوسی و دیگر متون کهن فارسی است. براین مبنا تا به امروز، مقاله‌های ارزشمندی، نظیر: «نقش آداب و رسوم عامه در حل مشکلات ادبی: اسکندر - دلو آسیا» (رجائی بخارایی، ۱۳۴۷: ۱۰۳-۱۱۴)؛ «گردم، کژدم؟» (متینی، ۱۳۴۷: ۱-۱۳)؛ «ساختمان و صرف فعل ماضی در گویش کهن هرات و مقایسه آن با صرف فعل ماضی در گویش کنونی بیرجند» (رضائی، ۱۳۵۵: ۱۰۰-۱۱۰)؛ «تجلی گویش‌های فارسی در تفسیرهای قرآن مجید» و «واژه‌های کهن و گویشی در البلغه» (راشد محصل، ۱۳۷۷: ۱۵۱-۱۵۷؛ ۱۳۶۹: ۱۲۳-۱۳۵)؛ «نقش گویش‌ها در کمک به از میان بردن برخی ابهامات واژگانی متون کهن فارسی دری» (زمردیان: ۱۳۸۲: ۳۹-۶۲)؛ «گویش‌ها و متون فارسی (۱)» (رواقی، ۱۳۸۲: ۱۳-۴۱) و غیره نوشته شده است.

به ظاهر، تاکنون پژوهشگری شاهنامه فردوسی را به‌طور کامل از این منظر بررسی نکرده، اما برخی پژوهش‌های موردی، مانند: «شاهنامه را چگونه باید خواند؟» (رواقی، ۱۳۸۰: ۴-۲۷)؛ «بازخوانی مصرعی از شاهنامه هم یا هم» (چرمگی عمران، ۱۳۸۹: ۱۳۵-۱۴۶)؛ «مری، واژه‌های نادر در شاهنامه» (صادقی، ۱۳۹۳: ۱۲۴-۱۲۹)؛ «کَرز (karz) واژه‌ای از گویش خراسان در شاهنامه؟» (آیدنلو، ۱۳۹۴: ۱۱-۲۴)؛ «مویی دیگر به ریسمان تصحیح ابیاتی از شاهنامه» (باحقی، ۱۳۹۶ ب: ۵۶۱-۵۷۳) و غیره انجام شده است. در این پژوهش نیز، بر مبنای یکسان نبودن تحول تاریخی واج‌ها در همه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو (حسن دوست، ۱۳۸۹: ۱/چهل) و در دسترس قرار گرفتن دو ضبط از یک مثل رایج در گویش‌های خراسان بزرگ، احتمال بازتاب گویش محلی در مصرعی از شاهنامه فردوسی مطرح می‌شود. مواد گویشی مورد استفاده در این تحقیق، از طریق جستجو در گویش‌نامه‌ها و پژوهش‌های میدانی فراهم آمده است.

در بخش پایانی داستان رستم و سهراب، دو پهلوان باری دیگر، برای کشتی گرفتن، اسب‌ها را محکم بستند. بخت، با سهراب سرافراز همراه نبود. رستم دستش را دراز کرد. بر و یال دلیر جوان را گرفت و مانند شیر او را بر زمین زد. پهلوان پیر می‌دانست که جوان جنگی در زیر نخواهد ماند. تند، تیغ تیز را بیرون کشید و پهلوی او را شکافت. سهراب آهی کشید و به تهمتن گفت: «بدان و آگاه باش، من پدری دارم که اگر از روی زمین فرار هم بکنی انتقام مرا از تو خواهد گرفت؛ دیر یا زود، از این جنگجویان نامدار، کسی به رستم خبر خواهد برد که پسر ت به خواری به خاک افکنده شده است». با شنیدن این سخن، پیلتن بیهوش شد. وقتی به هوش آمد با ناله و خروش پرسید: «از رستم - که الهی بمیرد - چه نشانی داری؟» پدر، با دیدن مهره یادگار که تهمینه بر بازوی سهراب بسته بود با ریختن اشک و کندن موی تابی می‌کرد و پسر به او دل‌داری می‌داد:

بدو گفت سهراب کین بتریبست به آب دو دیده نباید گریست
(فردوسی، ۱۳۸۹ الف: ۱۸۷/۲)

موضوع این پژوهش، بررسی مصراع دوم این بیت است. بر پایه نسخه‌بدل‌های ارائه شده در پانوشت شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق، در دست‌نویس کتابخانه دانشگاه لیدن و دست‌نویس کتابخانه آکسفورد، به جای «نبايد»، «ببايد» و در دست‌نویس کتابخانه پاپ در واتیکان و دست‌نویس کتابخانه دولتی برلین به جای «به آب دو دیده نبايد»، «که بر کرده خود ببايد» آمده است (همان). این مصراع در حاشیه ظفرنامه به صورت: «که بر کرده خود ببايد گریست» (فردوسی، ۱۳۷۷: ۱/۲۵۳) و در دست‌نویس دانشگاه سن ژوزف با ضبط «به آب دو دیده ببايد گریست» (فردوسی، ۱۳۸۹ ب: ۱/۱۳۹) دیده می‌شود. با وجود این، در اکثر چاپ‌های معروف شاهنامه و داستان رستم و سهراب مصراع، همان: «به آب دو دیده نبايد گریست» است، فقط در داستان رستم و سهراب فردوسی: پژوهش، پیرایش و گزارش (خالقی مطلق، ۱۳۹۹: ۱۲۵) به جای تکواژ «به» در آغاز مصراع، «بد» آمده است.

۲- بحث و بررسی

در فرهنگ شاهنامه (رواقی، ۱۳۸۹)، واژه‌نامه شاهنامه (اتابکی، ۱۳۸۶) و معیار لغات قویم (کشمیری، ۱۳۹۹) «به آب دو دیده گریستن (= به اشک گریستن)» مدخل نشده است. از شارحان شاهنامه و داستان رستم و سهراب برخی، نظیر (آیدنلو، ۱۳۹۵؛ رستگار فسائی، ۱۳۸۳؛ یاحقی، ۱۳۶۸ و فضیلت، ۱۳۸۱) برای این مصراع، شرح و توضیح بیان نموده‌اند؛ برخی نیز به بیان معنی بخشی از مصراع: «دو دیده» "دو چشم" (شعار و انوری، ۱۳۷۹: ۱۹۰) یا «آب دو دیده» "کنایه از اشک" (طاهری مبارکه، ۱۳۸۶: ۲۴۶) بسنده کرده‌اند. خالقی مطلق در یادداشت‌های شاهنامه (۱۳۸۹: ۱/۵۵۱) برای این مصراع توضیحی بیان نکرده، اما در داستان رستم و سهراب فردوسی: پژوهش، پیرایش و گزارش (۱۳۹۹: ۱۲۵) به جای تکواژ «به» در آغاز مصراع، «بد» را به متن برده است و در شرح مصراع، بیان داشته که در این مصراع هم واژه آب و هم عدد دو حشو است. خالقی مطلق سند و دلیلی برای به متن بردن «بد» بیان نکرده، اما به طور ضمنی می‌توان فهمید که «به» در آغاز مصراع، با حرف اضافه «به» در فارسی امروز ایران یکی دانسته شده است. اگر مطابق نظر ایشان، دو واژه «آب» و «دیده» را حشو بدانیم و از مصراع حذف کنیم باز هم بخش باقی مانده یعنی ترکیب «به دیده گریستن (= به چشم گریستن)» معنای روشنی ندارد.

جوینی در معنی «به آب دو دیده نبايد گریست» نوشته است: «نباید اشک از دیدگان بر رخسار فروریزی» (فردوسی، ۱۳۹۳: ۳/۶۵۲). برای ظهور حرف اضافه «از» در این شرح و توضیح، می‌توان دو توجیه ارائه کرد: اول اینکه بگوئیم ایشان «به» را در این مصراع، حرف اضافه به معنی «از» دانسته‌اند. با این فرض، معنی ارائه شده با مصراع همخوانی ندارد؛ زیرا در داستان رستم و سهراب «آب دو دیده (= اشک)» نقش متممی دارد، اما در معنی این شارح شاهنامه، «اشک» مفعول و «دو دیده (= دیدگان)» متمم است. گذشته از این، اگر در محور جانشینی «از» را در جایگاه

«به» قرار دهیم، تردیدی نمی ماند که عبارت «از اشک گریستن» مثل «به اشک گریستن» مبهم و نامفهوم است. توجیه دوم اینکه «از» را در جمله ایشان، بدل از کسره بین «آب» و «دو دیده» بدانیم^(۱) در این صورت هم، به سبب معنی نشدن «به» در آغاز مصراع، معنی ارائه شده پذیرفتنی به نظر نمی رسد.

کزازی معتقد است: «گریستن، به آب دو دیده کنایه ایماست از بسیار و بی گسست گریستن» (۱۳۸۱: ۶۵۸/۲). نگارنده در کنایه بودن این مصراع، با ایشان هم عقیده است، اما از آنجاکه در مصراع مورد بحث عنصری وجود ندارد که بتوان معنای «بی گسست بودن گریه» را از آن استنباط کرد پیشنهاد دیگری مطرح می کند و آن، اینکه تکواژ «به» در مصراع «به آب دو دیده نباید گریست»، با حرف اضافه «به» در فارسی امروز ایران، بازمانده pad در فارسی میانه (ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۲۹۰) پیوندی ندارد، بلکه صورتی گویشی و تحول یافته از abē در فارسی میانه است که در فارسی دری به صورت های «ایی، بی و وی» دیده می شود (همان).

در اصطلاح، به مصوت /ē/ در تکواژ abē «یای مجهول» گفته می شود. به احتمال، «بی» در اوایل دوره دری نیز گاه با یای مجهول کاربرد داشته است (عیدگاه طرچه‌ای، ۱۳۹۹: ۵۶۹). در جایگاه این واج، در فارسی امروز ایران اغلب در واژه‌هایی نظیر: "bi-'arj" آنکه یا آنچه در نظر دیگران قدر و مرتبه و احترامی ندارد" (انوری، ۱۳۸۷: «بی‌ارج») و همین طور در برخی گویش‌ها، مانند: قاینی: bi estare "بی ستاره، بدستاره زشت و بی نمک و ناخوشایند" (زمردیان، ۱۳۸۵: ۴۳)؛ بیرجندی: bihers "بی حس، بی رمق" (رضائی، ۱۳۷۳: ۱۰۳)؛ رامسری: bi-qeyrat "بی رگ، بی غیرت" (شکری، ۱۳۸۵: ۲۴۸)؛ اسفراینی: bidana "بی دانه" (همايونفر، ۱۳۸۶: ۱۲۳)؛ تونی/ فردوسی: bi rezq "بی روزی" (یا حقی، ۱۳۹۶ الف: ۱۰۹) و غیره واج /i/ به کار می رود؛ در گویش رادکان از توابع چناران در خراسان رضوی، در جایگاه این واج در واژه‌هایی، مانند: bey-pul "بی پول"؛ bey-tarjoba "بی تجربه"؛ bey-hasâb-ketâb "بی حساب کتاب" (به نقل از دکتر محسن لعل علیزاده گویشور رادکانی) /ey/ و در گویش طبس گلشن در واژه‌هایی، مانند: báy-rad "بی رد، گم، ناپیدا، مفقود" (جلیلی، ۱۳۸۹: ۱۳۴) /áy/ ظاهر می شود. باین حال، در تعداد قابل توجهی از گویش‌ها و زبان‌های ایرانی هنوز همان یای مجهول، /ē/،^(۲) یا صورت کوتاه شده آن، /e/، متداول است، از آن جمله است:

گویش روستای اوارشک از توابع بخش احمدآباد مشهد: be-rag "بی غیرت" (رفیعی، ۱۳۹۹: ۹۹) be:-hoš "بی هوش" (همان: ۱۵۸).

گویش روستای گاش از توابع چناران در خراسان رضوی: be-rah-a "کورراه کوهستانی، بی راهه" (صادقی، ۱۳۹۹: ۱۷۷)؛ be-dest-o-pâ "بی تاب"؛ be-qeyrat "بی غیرت" (همان: ۲۰۲)؛ be-'aql "نادان" (همان، ۲۰۹).

گویش روستای دوقلعه تیراشک از توابع فریمان در خراسان رضوی: be-huš "بی هوش" (محسنی، ۱۳۹۹: ۱۰۱)؛ bē-nang "بی غیرت"؛ bē-tâb "بی تاب" (همان: ۷۱).

- گویش روستای نهالندان از توابع داورزن در خراسان رضوی: *be-tâb* "بی تاب"; *be-qeyrat* "بی غیرت" (صادقی، ۱۳۹۹: ۲۰۲); *be-hēš* "بی هوش" (همان: ۳۴۲); *bē-zan* "مجرد" (همان: ۱۲۵); *be-'orza* "بی عرضه" (همان: ۴۱۴); *bē-gušt* "بی گوشت" (همان: ۴۱۸).
- فارسی هروی: *bēdōna* "بی دانه" (فکرت، ۱۳۷۶: ۷۸).
- فارسی افغانستان: *be:â(â)bi* "بی آبرویی" (رواقی، ۱۳۹۲/۱: ۲۷۲).
- گویش فارسی بخارا: *bē-tâbi* "بی تایی: بیماری، ناخوشی" (رجائی بخارایی، ۱۳۷۵: ۳۲۹); *bēhuš* "بی هوش" (رحمانی، ۱۳۹۷: ۹۱); *bēhurmati* "بی حرمتی" (همان: ۱۰۶-۱۰۷); *bēzan* "بی زن" (همان: ۴۹۳).
- گویش سمرقند: *beruzi* "بیچاره، بینوا، بدبخت" (هادی زاده، ۱۳۸۲: ۹۱); *bemaza* "بی مزه" (همان: ۹۳).
- گویش هزارگی: *bē xudâ* "بی خدا"; *bē xalta* "بی خریطه" (خاوری، ۱۳۹۵: ۱۶۶); *be dil o jāqur* "بی جرأت و جسارت" (همان: ۱۶۷).
- گویش سیستانی خنج: *be:* "بدون، غیر، متفاوت [از چیزی]" (شهنازی، ۱۳۹۲: ۴۰۰); *be: pors o pâs:* "بدون پرسش و پاسخ، بدون سؤال و جواب" (همان: ۴۱۳).
- گویش روستای یخکش از توابع بهشهر در استان مازندران: *be-qerat* "بی غیرت"; *be tâqet-i:* "بی تاب" (اکبرپور، ۱۳۹۴: ۱۸۸).
- گویش چارده کلاته از توابع دامغان در استان سمنان: *be-rag:* "بی غیرت"; *be tâqet:* "بی تاب" (همان: ۱۸۹).
- کردی سقز: *be:-aql* "بی عقل" (کیا، ۱۳۹۰: ۱۳۸).
- کردی سنندج: *be-âql* "بی عقل" (همان).
- هورامی (گویش پاوه‌ای): *bemak* "بی مزه، آن که سخنان بیهوده و ... بر زبان آورد"; *betâm* "بی مزه، بی طعم" (سلیمی، ۱۳۹۲: ۳۸۶).
- گویش نیشابور: *be darz:* "بی درز"; *be čepo* "بی چوپان" (صادقی، ۱۳۸۳: ۲۶۱);
- گویش روستای جنگ از توابع مشهد: *bē-kâr:* "بی کار"; *bē-hesâb:* "بی حساب"; *be-šo'ur:* "بی شعور" (به نقل از الهه سلیمان گویشور جنگی).
- گویش شهر درود از توابع نیشابور: *bē-xavi* "بی خوابی"; *bē-naxu* "خسیس، بدجنس" (به نقل از محمد درودی گویشور درودی); *bē-xištak:* "فقیر"; *be-sovât:* "بی سواد"; *be-rag:* "بی غیرت" (به نقل از سالومه سرهنگی گویشور درودی).
- گویش روستای ریوش از توابع کوهسرخ کاشمر: *bē-tâb* "بی تاب"; *bē-qeyrat* "بی غیرت" (به نقل از بتول خورشاهی گویشور ریوشی).
- گویش شهر خواف در خراسان رضوی: *bē-howsela* "بی حوصله"; *bē-'adab:* "بی ادب" (به نقل از خلیل شاه‌قاسمی رودی گویشور خوافی).

گویش روستای مایان از توابع طرهبه‌شاندیز در خراسان رضوی: *be-'adab* "بی ادب" (به نقل از هانیبه فاطمی گویشور مایانی) و غیره^(۳).

در برخی متن‌های فارسی-یهودی نیز در واژه‌هایی نظیر: *bē*، یای مجهول به /e/ تخفیف یافته است (لازار، ۱۳۸۴: ۲۱۸-۲۱۹). این ویژگی در هزارحکایت صوفیانه (۱۳۸۹: ۱۰۲/۱) و قرآن مترجم ۲۰۰۳ (حاجی سیدآقایی، ۱۳۹۸: ۲۱۰) نیز دیده می‌شود. علی‌اشرف صادقی نیز بیان می‌دارد: «در قرون گذشته در بعضی مناطق ایران یای مجهول نکره /ē/ به صورت e مخفف تلفظ می‌شده و این تلفظ در بسیاری از متون منعکس شده است» (۱۳۸۴: ۵۲-۵۳ به نقل از حاجی سیدآقایی، همان).

بر پایه مطالب ذکر شده مبنی بر امکان کوتاه‌شدگی یای مجهول به e، می‌توان در کنار نظرهای نقل شده از شاهنامه‌شناسان و شاهنامه‌پژوهان، این پیشنهاد را هم مطرح کرد که در مصراع مورد بحث نیز «به» تلفظی دیگر از *be > bē > abē* "بی و بدون" است. در این میان، به این نکته هم باید توجه داشت که به احتمال زیاد در زبان فارسی روزگار فردوسی حرف اضافه «به» بازمانده *pad* با فتحه تلفظ می‌شده (خالقی مطلق، ۱۳۹۸: ۹۷؛ یاحقی، ۱۳۹۶: ۵۶۲). ازین رو، استفاده از تکواژ «به» *be* "بی و بدون" در زبان تداخل ایجاد نمی‌کرده است^(۴).

افزون بر مطالب بیان شده، به نظر می‌رسد مصراع «به آب دو دیده نباید گریست» در داستان رستم و سهراب، برگرفته از یک مثل محلی باشد که احتمالاً از طریق منبع مورد استفاده فردوسی، به شاهنامه راه یافته است. حداقل دو ضبط از این مثل - که به لحاظ آوایی، واژه‌ها، معنی و کارکرد بسیار شبیه به مصراع مورد بحث است - در خراسان بزرگ متداول است:

be ow-dida girya kadan "بی اشک گریستن: احساس درماندگی و ناتوانی کردن" (محسنی، ۱۳۹۹: ۱۱۱): *be âw dida čixrâ mukuna* "بی اشک می‌گرید؛ بسیار مستأصل و درمانده است" (خاوری، ۱۳۹۵: ۱۶۵).

بر پایه پیشنهاد آوایی مطرح شده در این مقاله و با در نظر داشت مثل فوق، معنی بیت:

بدو گفت سهراب کین بتر یست به آب دو دیده نباید گریست
(فردوسی، ۱۳۸۹: الف: ۱۸۷/۲)

این گونه خواهد بود [رستم با دیدن مهره یادگار که تهمینه بر بازوی سهراب بسته بود با ریختن اشک و کندن مو بی تابی می‌کرد] سهراب به او گفت: «این بی تابی‌ها و به خود آسیب زدن‌های تو، از خنجر خوردن من بدتر و دردآورتر است؛ این قدر درمانده و مستأصل نباش، شکیبایی پیشه کن».

مضمون مصراع مورد بررسی، یعنی تسلی خاطر دادن و دعوت کردن به شکیبایی، در شاهنامه و دیگر متون فارسی شاهدهای فراوان دارد. در ادامه همین داستان نیز گودرز، رستم را دل‌داری می‌دهد و به شکیبایی دعوت می‌کند: بدو گفت گودرز کاکنون چه سود که از روی گیتی بر آری تو دود

تو بر خویشتن گر کنی صد گزند چه آسانی آید بدین ارجمند...
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۹۰/۲)

برای کوتاه‌شدگی یای مجهول به کسره نیز شاهد‌های نسبتاً زیادی وجود دارد که برای نمونه تعدادی از آن‌ها بیان شد، اما با جستجوی نگارنده در شاهنامه فردوسی و دیگر متون چاپ شده فارسی، شاهد متنی دیگری مبنی بر کاربرد ترکیب گویشی-کنایی «به/بی/ بدون اشک گریستن (= در مانده و مستأصل شدن)» پیدا نشد. به همین سبب، تا زمان پیدا شدن مستندات دیگر باید به مثل خراسانی ذکر شده بسنده کرد. با ترجیح وجه پیشنهاد شده در این مقاله، یعنی: «به/بی/ بدون اشک گریستن (= در مانده و مستأصل شدن)» بر نظریه قبلی یعنی: «نباید گریستن»، در مصراع مورد بررسی هیچ واژه‌ای حشو نخواهد بود، واژه‌ها در شعر و برگردان آن به ثر، نقش دستوری یکسان خواهند داشت و به افزودن عنصر زبانی هنگام معنی کردن نیاز نخواهیم داشت.

یادآوری این نکته هم ضرورت دارد که شاهنامه متنی عالمانه و به زبان معیار روزگار فردوسی است، اما به ظاهر از طریق منبع/ منابع مورد استفاده شاعر، به ندرت برخی واژه‌ها و تلفظ‌های گویشی هم به متن راه یافته است (رواقی، ۱۳۸۰: ۵؛ خالقی مطلق، ۱۳۹۰: ۱۸۰) همان‌طور که لازار اشاره می‌کند این نوع ویژگی‌ها در متون کهن فارسی، بسیار پرکنده نمایان می‌شود (۱۳۸۴: ۲۸) سوگمندانه برخی دیگر از واژه‌های گویشی راه‌یافته به متون، نظیر: «پایه» در شعر دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی «در کوهپایه، غرّش پایه/ چون نعره پلنگ برآمد» (۱۳۸۵: ۴۷۷) با تلفظ‌های گویشی *pāya/ pāya/ paya* "رعد" (صادقی، ۱۳۹۹: ۱۷۸-۱۷۹)؛ «بلک» در تفسیر سوراآبادی: «اما بیشتر مفسران بر آنند که آن درخت گندم بود، هر گندمی از آن چند بلک گاو» (۱۳۸۱: ۵۵/۱) با تلفظ گویشی *bol* "قلوه، کلیه (عضو بدن انسان و حیوان)" (کیا، ۱۳۹۰: ۶۱۱)؛ «واجکیدن» در تذکرة الاولیاء «و گفت: اگر آدمی از شکرریز لطف او آگاه‌مندی شدی، بیم بودی که از شادی دلش واجکیدی» (عطار نیشابوری، ۱۳۹۸: ۹۰۹/۱) با تلفظ گویشی *ver-jekkidan* "جهیدن، پریدن" (صادقی، همان: ۳۷۴ و ۴۰۶) و غیره نیز همگی مثل ترکیب مورد بحث از شاهنامه فردوسی کاربرد نادر دارند؛ هر چند دور از ذهن نیست که با دست‌یاب شدن نسخه/ نسخه‌های خطی کهن، شاهد‌های دیگری برای این نوع واژه‌ها در دسترس قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

استفاده از واژه‌ها و ویژگی‌های کهن حفظ شده در زبان‌ها و گویش‌های محلی، یکی از راه‌های معتبر برای فهم دشواری‌های زبانی شاهنامه فردوسی و دیگر متون کهن فارسی است. در این مقاله، مصراع: «به آب دو دیده نباید گریست» در داستان رستم و سهراب از این منظر بررسی شد. اغلب شاهنامه‌پژوهان معروف، برای عبارت «به آب دو دیده گریستن» معنی ارائه نکرده‌اند؛ شرح و توضیحات برخی دیگر از بزرگان نیز به فهم مطلب کمک نمی‌کند. در این پژوهش، بر مبنای یکسان نبودن تحول تاریخی واج‌ها در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، نخست با ذکر شاهد‌های

فراوان پیشنهاد شد که مصوت /e/ در تکواژ «به» در مصراع مورد نظر، صورت کوتاه‌شده یای مجهول است و «به» را در این کاربرد می‌توان تلفظ گویشی $ab\bar{e} > b\bar{e}$ «بی و بدون» دانست. سپس با ذکر دو ضبط از یک مثل خراسانی - که صورت آوایی، معنی و کارکرد مشابه با مصراع مورد بحث دارند - این نتیجه حاصل شد که احتمالاً «به آب دو دیده گریستن» (= بی‌اشک گریستن): «احساس درماندگی و ناتوانی کردن، مستأصل و درمانده شدن» برگرفته از یک مثل محلی است. بر این اساس، معنی بیت:

بدو گفت سهراب کین بتریست به آب دو دیده نباید گریست
(فردوسی، ۱۳۸۹ الف: ۱۸۷/۲)

این‌گونه خواهد بود [رستم با دیدن مهره یادگار که تهمینه بر بازوی سهراب بسته بود با ریختن اشک و کندن مو بی‌تابی می‌کرد] سهراب به او گفت: «این بی‌تابی‌ها و به خود آسیب زدن‌های تو، از خنجر خوردن من بدتر و دردآورتر است؛ این قدر درمانده و مستأصل نباش، شکیبایی پیشه کن». با ترجیح وجه پیشنهاد شده در این مقاله، یعنی: «به/ بی/ بدون اشک گریستن (= درمانده و مستأصل شدن)» بر نظرهای قبلی یعنی: «نبايد گریست»، در مصراع مورد بررسی هیچ واژه‌ای حشو نخواهد بود، واژه‌ها در شعر و برگردان آن به نثر، نقش دستوری یکسان خواهند داشت و به افزودن عنصر زبانی هنگام معنی کردن نیاز نخواهیم داشت.

یادداشت‌ها

- ۱- برای آگاهی بیشتر در مورد این نوع کاربرد، نک: «انگشت ازو (= انگشت او) در کتاب هزار حکایت صوفیانه (۱۳۸۹: ۱/۴۸۰) و این دو شاهد از گویش وکیل‌آبادی: $se\ doxtar\ az-i$ "سه دختر او" و $bor\ ar\ az-i$ "برادر او" (صادقی، ۱۳۹۹: ۴۳).
- ۲- در برخی گویش‌نامه‌ها برای نشان دادن یای مجهول از /e/ یا /ĕ/ استفاده شده است. این دو، و نشانهٔ پرکاربردتر /ē/ ارزش آوایی یکسان دارند.
- ۳- نقل شاهد‌های گویشی متعدد، به دلیل اهمیت موضوع و حصول اطمینان از کاربرد یای مجهول و صورت کوتاه‌شدهٔ آن در گویش‌های مناطق مختلف بوده است تا از این طریق، شائبهٔ کم‌دقتی یا خطای گردآورندگان گویش‌ها برطرف شود.
- ۴- در اغلب گویش‌هایی که در آن‌ها، تکواژ «به» $be/b\bar{e}$ «بی و بدون» رواج دارد نیز تلفظ یا نحوهٔ کاربرد حرف اضافهٔ «به» بازماندهٔ pad، با فارسی امروز ایران تفاوت دارد حرف اضافهٔ «به» در فارسی امروز ایران، معمولاً در بخارایی (رحمانی، ۱۳۹۷: ۱۲۵)؛ هزارگی (خاوری، ۱۳۹۵: ۲۰۸)، سیستانی خنج (شهنازی، ۱۳۹۲: ۴۰۰) با تلفظ ba و در اوارشکی (رفیعی، ۱۳۹۹: ۱۲۶ و ۱۳۰) با تلفظ bo به‌کار می‌رود. در همهٔ شاهد‌های ارائه شده از دوقلعه‌براشکی (محسنی، ۱۳۹۹: ۹۸ و ۹۹ و غیره) و برخی شاهد‌های بیان شده از بخارایی (رحمانی، همان: ۸۸-۸۹) و هزارگی (خاوری، همان: ۲۸۴) در جایگاهی که در فارسی امروز ایران حرف اضافهٔ «به» می‌آید، از حرف اضافهٔ «د/ده» da استفاده می‌شود.

کتابنامه

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۴). «گرز (karz) واژه‌ای از گویش خراسانی در شاهنامه؟». پژوهشنامه ادب حماسی. سال یازدهم. شماره بیستم. پاییز و زمستان. صص ۱۱-۲۴.
- _____ (۱۳۹۵). شاهنامه (۱): نامورنامه شهریار (برگزیده دیباچه، داستان هفت‌خان رستم، رستم و سهراب و سیاوش). تهران: سمت.
- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۵). دستور تاریخی زبان فارسی. تهران: سمت.
- اتابکی، پرویز. (۱۳۸۶). واژه‌نامه شاهنامه: شامل شرح لغات، اصطلاحات، نام‌ها و جای‌های شاهنامه. چاپ دوم. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- اکبرپور، جعفر. (۱۳۹۴). گنجینه گویش‌های ایرانی (استان مازندران ۱). تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- انوری، حسن. (۱۳۸۷). فرهنگ سخن. جلد ۲. تهران: سخن.
- جلیلی، محمود. (۱۳۸۹). بررسی گویش طیس گلشن. مشهد: دستور.
- چرمگی‌عمرانی، مرتضی. (۱۳۸۹). «بازخوانی مصراعی از شاهنامه (هم یا هم)». جستارهای ادبی. سال چهل و سوم. شماره اول. پیاپی ۱۶۸. بهار. صص ۱۳۵-۱۴۶.
- حاجی‌سیدآقایی، اکرم. (۱۳۹۸). «ویژگی‌های زبانی قرآن مترجم ۲۰۰۳». فرهنگ‌نویسی. جلد پانزدهم. صص ۲۰۷-۲۱۸.
- حسن‌دوست، محمد. (۱۳۸۹). فرهنگ تطبیقی - موضوعی گویش‌های ایرانی نو. جلد ۱. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۸۹). یادداشت‌های شاهنامه. بخش یکم. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۹۰). شاهنامه از دست‌نویس تا متن (جستارهایی در معرفی و ارزیابی دست‌نویس‌های شاهنامه و روش تصحیح انتقادی متن). تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۹۸). واج‌شناسی شاهنامه: پژوهشی در خوانش واژگان شاهنامه. تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- _____ (۱۳۹۹). داستان رستم و سهراب فردوسی: پژوهش، ویرایش و گزارش، با همکاری محمدافشین وفایی و پژمان فیروزبخش. چاپ دوم: با افزودگی‌ها و اصلاحات. تهران: سخن.
- خاوری، محمدجواد. (۱۳۹۵). امثال و حکم مردم هزاره. تهران: مؤسسه انتشارات عرفان.
- رجانی بخارایی، احمدعلی. (۱۳۴۷). «نقش آداب و رسوم عامه در حل مشکلات ادبی: اسکندردلو آسیا». مجله دانشکده ادبیات مشهد. سال چهارم. بهار و تابستان. صص ۱۰۳-۱۱۴.
- _____ (۱۳۷۵). لهجه بخارایی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- رحمانی، روشن. (۱۳۹۷). نثر گفتاری تاجیکان بخارا (داستان‌ها، قصه‌ها، روایت‌ها). تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- رستگار فسانی، منصور. (۱۳۸۳). حماسه رستم و سهراب. تهران: جامی.
- راشد محصل، محمدتقی. (۱۳۶۹). «واژه‌های کهن و گویشی در البلغه». فصلنامه فرهنگ. پیاپی ۶. صص ۱۲۳-۱۳۵.
- _____ (۱۳۷۷). «تجلی گویش‌های فارسی در تفسیرهای قرآن مجید». در «از شمار دو چشم» یادنامه

- استاد احمد احمدی بیرجندی. مرکز خراسان‌شناسی. صص ۱۵۱-۱۵۷.
- رضائی، جمال. (۱۳۵۵). «ساختمان و صرف فعل ماضی در گویش کهن هرات و مقایسه آن با صرف فعل ماضی در گویش کنونی بیرجند». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. سال بیست‌وسوم. شماره ۴. پایب ۹۶. صص ۱۰۰-۱۱۰.
- _____ (۱۳۷۳). واژه‌نامه گویش بیرجند. به اهتمام و هزینه دکتر محمود رفیعی. تهران: روزبهان.
- رفیعی، تقی. (۱۳۹۹). واژه‌نامه گویش اولر شک، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی. به راهنمایی محسن صادقی. فریمان: دانشگاه پیام نور.
- رواقی، علی. (۱۳۸۰). «شاهنامه را چگونه باید خواند؟». نامه انجمن. سال اول. صص ۴-۲۷.
- _____ (۱۳۸۲). «گویش‌ها و متون فارسی (۱)». نامه انجمن. سال سوم. صص ۱۳-۴۱.
- _____ (۱۳۸۹). فرهنگ شاهنامه. جلد اول. تهران: مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن».
- _____ (۱۳۹۲). زبان فارسی افغانستان/دری/. با همکاری زهرا اصلاتی. جلد اول. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- زمردیان، رضا. (۱۳۸۲). «نقش گویش‌ها در کمک به از میان بردن برخی ابهامات واژگانی متون کهن فارسی دری». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد. دوره ۳۶. شماره ۱. پایب ۱۴۰. صص ۳۹-۶۲.
- _____ (۱۳۸۵). واژه‌نامه گویش قاین. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- سلیمی، منصور. (۱۳۹۲). بررسی و توصیف زبان هورامی (گویش پاوه‌ای). تهران: نشر احسان.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق. (۱۳۸۱). تفسیر سورآبادی. به تصحیح سعیدی سیرجانی. تهران: فرهنگ نشر نو.
- شعار، جعفر؛ انوری، حسن. (۱۳۷۹). غمنامه رستم و سهراب. چاپ بیست‌ویکم. تهران: قطره.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۵). هزاره دوم آهوی کوهی. تهران: سخن.
- شکری، گیتی. (۱۳۸۵). گویش رامسری. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شهنازی، جواد. (۱۳۹۲). فرهنگ گویش سیستانی "خنج" شامل واژه‌ها، ترکیب‌ها، نام‌ها، اصطلاحات، چیستان و ضرب‌المثل‌های سیستانی. جلد نخست. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صادقی، علی اشرف. (۱۳۸۴). «تدقیقی در تحفة الملوک». نشر دانش. سال بیست‌ویکم. شماره ۱۱۰. صص ۵۲-۶۳.
- صادقی، محسن. (۱۳۹۳). «مری، واژه‌ای نادر در شاهنامه». فرهنگ نویسی. شماره ۵ و ۶. اردیبهشت. صص ۱۲۴-۱۲۹.
- _____ (۱۳۹۹). گنجینه گویش‌های ایرانی (استان خراسان ۱). با همکاری صفورا صحراگرد، علی اسداللهی دشت بیاض، حسین پریش، فضل‌اله برزگر، حبیب آقایی بجستان، علی محمدیان گاش و مجتبی نهاردانی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- صادقی، محمد. (۱۳۸۳). بررسی و تحلیل امثال و حکم نیشابوری. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی. به راهنمایی تقی نفیعی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- طاهری مبارکه، غلام‌محمد. (۱۳۸۶). رستم و سهراب: شرح، نقد و تحلیل داستان. تهران: سمت.
- عطار، فریدالدین محمدبن ابراهیم نیشابوری. (۱۳۹۸). تذکره الاولیاء. به تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی. جلد اول. چاپ سوم. تهران: سخن.

عیدگاه طریقه‌ای، وحید. (۱۳۹۹). تلفظ در شعر کهن فارسی: بهره‌گیری از شعر در شناخت تلفظ‌های دیرین. تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه بر پایه چاپ مسکو. جلد اول. چاپ سوم. تهران: هرمس.
_____ (الف ۱۳۸۹). شاهنامه. به تصحیح جلال خالقی مطلق. دفتر ۲. چاپ سوم. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

_____ (ب ۱۳۸۹). شاهنامه (نسخه‌برگردان دستنویس NC 43 کتابخانه شرقی، وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت). به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار، نادر مطلبی کاشانی، با مقدمه جلال خالقی مطلق. تهران: طلايه.

_____ (۱۳۹۳). شاهنامه از دستنویس موزه فلورانس. به اهتمام دکتر عزیزالله جوینی. جلد ۳. تهران: دانشگاه تهران. فضیلت، محمود. (۱۳۸۱). ترنجی در باد: شرح و بررسی داستان رستم و سهراب. کرمانشاه: طاق بستان. فکرت، محمدآصف. (۱۳۷۶). فارسی هروی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۱). نامه باستان: ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی. جلد ۲. تهران: سمت. کشمیری، میرزامحمد. (۱۳۹۹). معیار لغات قویم: فرهنگ شاهنامه. با مقدمه و تصحیح مرتضی چرمگی عمرانی. تهران: سخن. کیا، صادق. (۱۳۹۰). واژه‌نامه شصت‌وهفت گویش ایرانی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. لازار، ژیلبر. (۱۳۸۴). شکل‌گیری زبان فارسی. با ترجمه مهستی بحرینی. تهران: هرمس.

متینی، جلال. (۱۳۴۷). «گزدم، گزدم؟». مجله دانشکده ادبیات مشهد. سال چهارم. بهار و تابستان. صص ۱-۱۳. مستوفی، حمدالله. (۱۳۷۷). ظفرنامه به انضمام شاهنامه ابوالقاسم فردوسی. چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۸۰۷ هجری به شماره ۲۸۳۳. Or. به خط محمودالحسینی. زیر نظر دکتر نصرالله پورجوادی و نصرت‌الله رستگار. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی ایران.

محسنی، زهرا. (۱۳۹۹). واژه‌نامه گویش دوقلعه‌براشک. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی. به راهنمایی محسن صادقی. فریمان: دانشگاه پیام نور فریمان.

هادی‌زاده، رسول. (۱۳۸۲). سمرقندیان چه می‌گویند؟ لغت‌نامه مختصر گویش فارسی سمرقند. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی. هزار حکایت صوفیانه: بر اساس دستنویس کهن ۶۷۳ هـ ق. (۱۳۸۹). از مؤلفی ناشناخته، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات حامد خاتمی‌پور. تهران: سخن.

هماپوئفر، بابا. (۱۳۸۶). بررسی گویش اسفراین. تهران: چاپار. یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۶۸). سوگنامه سهراب. تهران: توس.

_____ (الف ۱۳۹۶). واژه‌نامه گویش تون (فردوس). با همکاری رحمت‌الله ابریشمی، احمد ارمغانی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

_____ (ب ۱۳۹۶). «مویی دیگر به ریسمان تصحیح ابیاتی از شاهنامه». در ارج خود: جشن‌نامه استاد جلال خالقی مطلق. به اهتمام فرهاد اصلانی و معصومه پورتنقی. تهران: مروارید. صص ۵۶۱-۵۷۳.